

بررسی علم غیب ائمه (ع) در مکتب کلامی طباطبایی و شاگردان وی

تاریخ دریافت تاریخ پذیرش
۹۴/۰۷/۱۳ ۹۴/۱۰/۲۹

عصمت نیری ۱
حسین قاسمی ۲
محمدتقی دیاری بیدگلی ۳

چکیده

یکی از مباحث مهم درباره علم غیب این است که: علم ائمه (ع) به جهان غیب مطلق و نامحدود است یا محدود؟ نکته مهم این است که در آیات و روایات، تعبیرات به ظاهر متفاوتی دیده می‌شود. در این بحث، علم غیب را طبق دلالت آیات و روایات و از منظر کلامی طباطبایی و شاگردان وی بیان می‌کنیم. غیب دارای مراتب و مراحل است؛ مثل غیب از حواس مانند گذشته و آینده، علم کتاب، علم لدنی، علم به لوح محو و اثبات، لوح محفوظ، علوم خاص به خدا مثل زمان قیامت، و علم ذات به ذات. ادله علم غیب نیز بر دو قسم است: ادله عقلی و فلسفی که مبتنی بر قدرت و کمال نفس در اتصال به مبدأ عالی است؛ ادله نقلی که برخی علم به غیب را به طور کلی از غیرخدا نفی کرده‌اند و برخی علم را با شرایطی برای انبیا و اولیا ثابت می‌کنند. در جمع بین این دو دسته راهکارهایی عرضه شده است، از جمله: تقسیم علم به استقلالی و تبعی، لوح محفوظ و محو و اثبات، تفکیک بین معانی غیب و مانند آن.

کلیدواژه‌ها: ائمه (ع)، علم غیب، غلو، متکلمان اسلامی، وهابیت، قرآن کریم، روایات.

۱. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد مدرسی الاهیات و معارف اسلامی، دانشگاه معارف اسلامی قم

nayyeri100@gmail.com (نویسنده مسئول)

۲. دانشجوی دکتری مدرسی الاهیات و معارف اسلامی، دانشگاه معارف اسلامی قم.

۳. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه قم.

مقدمه

در مسئله علم غیر خداوند به غیب، شبهه‌های خصوصاً از طرف وهابیت مطرح شده است (دهلوی، ۱۴۱۷: ۶۵-۷۷؛ عطا صوفی، ۱۴۲۲: ۱۷۹؛ منیاوی، ۱۴۲۶: ۲۴۴). مهم‌ترین اشکال این است که اگر پیامبر و امامان علم به غیب دارند، چرا خداوند در آیات قرآن، آن را به خود اختصاص داده و از غیر، نفی کرده است. این آیات، و نیز روایاتی که به این مضمون هستند، ضمن ادله منکران علم غیب خواهد آمد. شبهه دیگر این است که اگر ائمه به غیب علم داشته باشند، در این صفت شریک خداوند خواهند بود. کوشش نویسندگان این مقاله آن است که دیدگاه طباطبایی و شاگردان وی را به اختصار بررسی کند و به نقد شبهات بپردازد.

پیشینه تحقیق

بحث علم غیب از زمان معصومان (ع) هم مطرح بوده است. گفت‌وگو و اختلاف نظر درباره علم امام از همان زمان ائمه (ع) محل توجه خود ایشان و شاگردانشان بوده است. مطابق آنچه در روایات آمده، می‌بینیم که ائمه (ع) گاه با صراحت به آگاهی خود از غیب پرداخته‌اند و گاه به دلیل خطرهایی که وجود داشته (مانند مسئله غلو یا تقیه) به گونه‌ای سخن گفته‌اند که بهانه‌ای به دست مخالفان یا اهل غلو ندهند. بنابراین، در سخن ائمه (ع) مسئله علم غیب با فراز و فرودهایی روبه‌رو است. این بحث پس از ائمه (ع) نیز ادامه داشته و علمای شیعه و اهل سنت در طول تاریخ به این بحث از جنبه‌های مختلف پرداخته‌اند. البته در دوره‌های اخیر و با گسترش فرقه وهابیت و طرح شبهه‌های از سوی آنها، این مبحث اهمیت بیشتری یافته و به صورت گسترده‌تری مطرح شده است؛ خصوصاً طباطبایی و شاگردان وی، پاسخ‌های مفصلی به شبهات مطرح‌شده در این عرصه داده‌اند. نکته در خور توجه اینکه در این تحقیق فرقی بین علم پیامبر و امام نیست. موضوع این پژوهش مطلق علم غیرخداوند به غیب است؛ خواه این غیر، پیامبر باشد یا امام یا حتی اولیای الهی. بنابراین، ذکر «علم امام» یا «علم پیامبر» در این پژوهش قید اخترازی نیست.

مفهوم‌شناسی غیب

به طور کلی، غیب در لغت درباره هر چیزی که از حواس انسان مخفی بوده و پشت پرده محسوسات قرار دارد، استعمال شده است (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۱۳۶۳/۲؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۸۳). غیب در اصطلاح متکلمان و مفسران عموماً به همان معنای لغوی، یعنی «آنچه از حواس پوشیده است»، تفسیر شده است (طبرسی، ۱۳۷۷: ۲۷۳/۴ و ۱۷۴/۱). طباطبایی در تفسیر غیب

بررسی علم غیب ائمه (ع) در کتب کلامی طباطبائی و سایر کتوب و مؤلفان وی

می‌نویسد: «غیب بر خلاف شهادت بوده و بر اموری منطبق می‌شود که حس آن را درک نمی‌کند، مانند ذات خداوند و نشانه‌های بزرگ خداوند که از حواس ما پنهان است و از جمله آنها وحی می‌باشد» (طباطبائی، ۱۳۷۱: ۴۵/۱).

غیب در متون دینی

بحث علم غیب در آیات قرآنی و روایات به صورت گسترده ذکر شده است. کلمه «غیب» ۴۸ مرتبه و علم غیب و مشتقات آن بیش از ۳۰ مرتبه در قرآن آمده است. در روایات ائمه (ع) نیز این مسئله فراوان به چشم می‌خورد؛ خصوصاً در کتاب شریف کافی، بسیاری از ابواب کتاب «الحجة» به بحث علم امام و کم و کیف آن، مخصوصاً علم امام به غیب، اختصاص داده شده است.

غیب در متون دینی به سه معنای عمده آمده است؛ نخست به همان معنای لغوی استعمال شده؛ یعنی چیزی که به وسیله حواس ظاهری انسان‌ها درک‌شدنی نیست؛ مانند این آیه: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ؛ همان کسانی که به غیب ایمان می‌آورند» (بقره: ۳) (طباطبائی، ۱۳۷۱: ۴۵/۱) و مانند «وَلَا يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ لَا يَعْزُبُونَ عَنْ غَيْبِ» (تهجد/البلاغه، خطبه ۸۸) که مجلسی در توضیح آن می‌نویسد: «غیب یعنی امر غائب عن الحس» (مجلسی، ۱۴۰۴، ۱۴۰/۲۵)؛ دوم اینکه واقعیت بر کسی روشن و محسوس باشد و برای دیگری به دلیل حضورنداشتنش در آن مکان، نامحسوس حساب شود؛ به آن نیز «غیب» می‌گویند، چنان‌که در داستان یوسف می‌خوانیم هنگامی که همسر عزیز مصر در غیاب یوسف اعتراف به پاکی او کرد، حضرت یوسف گفت: «ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ» این به خاطر آن است که او (عزیز مصر) بداند من در غیاب به او خیانت نکردم (یوسف: ۵۲)؛ سوم، گاهی بر اموری اطلاق می‌شود که از راه‌های عادی حاصل نمی‌شود، مانند آنچه اولیای الهی از طریق غیرعادی (مثل وحی و الهام) به دست می‌آورند؛ مانند: «ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ»؛ «این از خبرهای غیب است که به تو وحی می‌فرستیم» (یوسف: ۱۰۲) (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶: ۲۱۷/۷).

دلایل نفی علم غیب ائمه (ع)

۱. نفی علم غیب در برخی آیات

قوی‌ترین دلیلی که منکران علم غیب اقامه می‌کنند، برخی آیات قرآن است که علم غیب را در انحصار خداوند دانسته و آن را از غیرخدا (انبیا و ائمه و صالحان) نفی می‌کند. برخی از این آیات عبارت‌اند از:

۱. «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ» (انعام: ۵۹)؛ کلیدهای غیب تنها نزد او است و جز او کسی آن را نمی‌داند.
۲. «فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ» (یونس: ۲۰)؛ بگو غیب تنها برای خدا (و به فرمان او) است.
۳. «قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَ لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ» (انعام: ۵۰)؛ بگو من نمی‌گویم گنجینه‌های خدا نزد من است و من آگاه از غیب نیستم (جز آنچه خدا به من بیاموزد).
۴. «وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَ مَا مَسَّنِيَ السُّوءُ» (اعراف: ۱۸۸)؛ و اگر از غیب باخبر بودم منافع فراوانی برای خود فراهم می‌ساختم و هیچ بدی (و زیانی) به من نمی‌رسید.
۵. «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يَظْهَرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ» (جن: ۲۶)؛ دانای غیب او است و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد، مگر پیامبرانی که آنان را برگزیده و از آنها راضی است.

تحلیل و بررسی

الف. حمل خاص بر عام

ادله نافی، علم غیب را به طور عام نفی می‌کند، اما ادله مثبت را به طور خاص برای برخی موارد اثبات می‌کند. به تعبیر طباطبایی، «عمومات نفی علم به غیب قابل تخصیص است؛ و آیات مثبت غیب، مخصص آیات نافی هستند» (طباطبایی، ۱۳۷۱: ۵۶/۲۰). در این صورت با حمل خاص بر عام، جمع عرفی صورت گرفته و علم غیب برای انبیا و اولیا ثابت می‌شود. این مطلب از آیه ۲۶ سوره جن استفاده می‌شود. قسمت اول این آیه مطابق ادله نافی است، اما در ادامه، ذکر خاص بعد از عام شده است. ممکن است کسی بگوید ادله نافی تخصیص‌بردار نیست؛ ولی می‌بینیم که آیه فوق هم همین لسان را دارد، در عین حال تخصیص یافته است. وقتی این آیه در خصوص انبیا تخصیص یافت و عمومش شکسته شد، امکان دارد در خصوص افرادی غیر از انبیا هم تخصیص یابد، اعم از اینکه به وسیله سایر روایات تخصیص داده شود یا از باب اینکه ائمه علم خود را به وراثت از پیامبر (ص) به دست آورده باشند. یا به وسیله آیاتی که امامان را هم از عموم نفی غیب استثنا کرده و آگاهی آنها از غیب را ثابت کرده است. مثلاً می‌فرماید: «وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»؛ «و این گونه، ملکوت آسمان‌ها و زمین و حاکمیت مطلق خداوند بر آنها را به ابراهیم نشان دادیم؛ تا به آن استدلال کند؛ و اهل یقین گردد» (انعام: ۷۵).

ب. استقلال نداشتن غیر خدا

از مجموع تمام این آیات به خوبی استفاده می‌شود که علم غیب به طور مطلق و بدون هیچ قید و شرطی بالذات مخصوص ذات پاک خداوند است. او است که احاطه بر تمام عالم غیب و شهود دارد و این علم قائم به ذات مقدسش بوده و از او جدا نیست. ولی دیگران (مانند پیامبران، امامان معصوم و فرشتگان) فقط از طریق تعلیم الهی می‌توانند از اسرار غیب آگاه شوند. بنابراین، منظور از اختصاص علم غیب به خدا علم ذاتی و استقلالی است؛ لذا غیر او هیچ‌گونه آگاهی از اسرار غیب مستقلاً ندارد؛ بلکه هر چه دارند از ناحیه خدا است و از طریق تعلیم و لطف و عنایت او است و در واقع جنبه غیراستقلالی دارد (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶: ۲۳۳/۷).

هر جا خداوند از انبیا حکایت کرده که علم غیب خود را انکار می‌کنند منظور این است که بفهماند رسولان مستقلاً و بالاصاله علم غیب ندارند (طباطبائی، ۱۳۷۱: ۵۵/۲۰). در آیه «قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبُ»؛ «بگو من به شما نمی‌گویم گنجینه‌های الهی نزد من است. و من، جز آنچه خدا به من بیاموزد، از غیب آگاه نیستم» (انعام: ۵۰) مراد از علم، استقلال در داشتن و نگرفتن از وحی است؛ چراکه خداوند فرستادن وحی را ذیل آیه بیان فرموده: «إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ»؛ «تنها از آنچه به من وحی می‌شود پیروی می‌کنم»؛ و در جاهای مختلفی از قرآن گفته است برخی از آنچه به پیامبران وحی می‌کند از غیب است، مثل «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يَظْهَرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ»؛ «دانای غیب او است و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد، مگر پیامبرانی که آنان را برگزیده و از آنها راضی است» (جن: ۲۶)؛ و «ذَلِكُمْ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ»؛ «ای پیامبر! این از اخبار غیبی است که به تو وحی می‌فرستیم» (یوسف: ۱۰۲) (طباطبائی، ۱۳۷۱: ۹۶/۷)؛ و حصر در آیات منحصرکننده، اضافی است؛ یعنی علم بالذات و نامحدود را سلب می‌کند، ولی خداوند می‌تواند دیگران را از این علم باخبر کند (همان: ۱۹۲/۱۸)؛ و در این صورت علم غیرخدا، در طول علم الهی واقع می‌شود (همان: ۳۹۳/۱۵).

ممکن است کسی بگوید آیه دیگری در قرآن هست که استثنا ندارد و نمی‌توان آن را این‌گونه تفسیر کرد. طباطبائی در پاسخ می‌نویسد:

و اما اینکه فرمود: «قُلْ لَا يَعْلَمُ...» یعنی هیچ کس در زمین و آسمان‌ها غیب نمی‌داند، این آیه مانند سایر آیات که غیب را مختص به خدا می‌داند بیش از این

دلالت ندارد که علم غیب ذاتاً مختص خدای تعالی است و اما خدا این علم را به کسی تعلیم می‌کند یا نمی‌کند، آیات از آن ساکت است، بلکه آیات دیگر دلالت دارد بر اینکه خدا علم غیب را به بعضی افراد تعلیم می‌کند، مانند آیه «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يَظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ؛ دانای غیب او است و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد، مگر پیامبرانی که آنان را برگزیده و از آنها راضی است» و نیز خود خدای تعالی پاره‌ای از خبرهای غیبی را از مسیح (ع) حکایت کرده و فرموده: «وَأَنْبَأَكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ؛ و از آنچه می‌خورید، و در خانه‌های خود ذخیره می‌کنید، به شما خبر می‌دهم» (آل عمران: ۴۹) (طباطبایی، ۱۳۷۱: ۳۹۳/۱۵).

ج. اصالت و تبعیت

اصالت و تبعیت را می‌توان تعبیر دیگری از استقلال و وابستگی در علم دانست. علم به غیب به صورت اصالت و اطلاق و بدون تقیید به کم و کیف از صفات ذاتی خداوند است، همان‌طور که علم به شهادت هم اصالتاً مخصوص خدا است. با این بیان، فقدان تعارض بین ادله مثبت و نافییه ثابت می‌شود و موضوع مثبت (علم تبعی) غیر از منفی (علم بالاصاله) است. و از طرفی، دلیل شرک بودن هم منتفی می‌شود (امینی، ۱۴۱۶: ۸۸/۵-۸۹). برای مثال، در عین اینکه خلقت، صفت مخصوص خداوند است، حضرت عیسی نیز به اذن خداوند پرنده‌ای خلق کرد (آیه) اما تصریح کرد که در این کار استقلال نداشته و به اذن خدا بوده است. بنابراین، خلقت تبعی عیسی منافاتی با خالقیت بالاصاله خداوند ندارد (همان: ۹۱/۵).

وجه حمل علم غیب به تبعی به دلیل جمع بین دو دسته از آیات و ضمیمه کردن آنها به هم و تفسیر آیات با همدیگر است. از طرف دیگر، در روایات نیز قرائنی بر این جمع وجود دارد (طباطبایی، ۱۳۷۱: ۵۳/۲۰).

د. محدودیت علم امام

علم امام، هر گونه که باشد، محدود است: «انبیا و اولیا و مؤمنین به تصریح قرآن کریم از غیب آگاهی دارند؛ لکن هر کدام سهمی مشخص را دارا هستند و در هر صورت علم آنها هر چقدر هم باشد، محدود است؛ هم از نظر کمی و هم کیفی، و نیز علمشان عرضی است نه ذاتی؛ و حادث است نه ازلی؛ و ابتدا و انتها دارد و سرمدی نیست و در هر صورت از خداوند اخذ شده است» (امینی، ۱۴۱۶: ۸۳/۵).

بررسی علم غیب‌اندر (ع) در کتب کلامی طائیفی و سائگردان وی

بنابراین: ۱. علم خداوند نامتناهی است. لذا خداوند با بندگان شریک نمی‌شود (سبحانی، ۱۳۸۵: ۴۴۳/۳)؛ ۲. علم پیامبر شامل همه تفصیل و جزئیات نیست (همان)؛ ۳. برخی علوم غیبی مخصوص خدا است؛ مثل علم به زمان وقوع قیامت که احدی غیر از خدا نمی‌داند. برخی هم در دست خدا است، ولی به هر کسی بخواهد عطا می‌کند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۴۷/۲۵)؛ ۴. ادله نافیه، دلالت بر نفی علم تفصیلی می‌کنند نه اطلاع اجمالی (همان؛ سبحانی، ۱۳۸۵: ۴۴۳/۳).

هـ. علم قبل از اظهار و بعد از آن

یکی از راه‌های جمع، تمایز بین دو دسته معلومات غیبی است: معلوماتی که هنوز از طرف خداوند حتی به اولیا و معصومان ابراز نشده؛ و معلوماتی که ابراز شده است. توضیح اینکه غیب دو مرحله دارد؛ اول، مرحله قبل از اظهار؛ یعنی قبل از اینکه خداوند متعال آن را بر فرستادگانش ابراز کند. در این حالت هیچ کسی غیر از خدا از آن باخبر نیست؛ دوم، مرحله بعد از اظهار؛ در این حالت افراد پسندیده (من ارتضی من رسول) از آن باخبر می‌شوند و دیگر برای آنها غیب نیست. مفاتیح غیب منحصر به خدا است اما وقتی باب غیب را به طور محدود باز کرد (که می‌تواند باز کند) اولیا از غیب او باخبر می‌شوند. بنابراین، مفتاح غیب منحصر به خداوند است. به تعبیر دیگر، می‌توان گفت آنچه ائمه از آن باخبر می‌شوند دیگر غیب نیست تا مصداق نفی آن باشد؛ و به گفته شهید مطهری، «آنچه به تعلیم در آمده و به ائمه آموزش داده شده دیگر غیب نیست» (مطهری، ۱۳۶۸: ۸۱۶/۲۷).

و. لوح محفوظ و لوح محو و اثبات

آنچه مخصوص به خدا است و از غیر خدا نفی شده (یا اولیا از خود نفی کرده‌اند) علم به لوح محفوظ است، اما آنچه برای ایشان اثبات شده، علم به لوح محو و اثبات است. توضیح اینکه در غیب دو لوح وجود دارد؛ اول، لوح محفوظ که مخصوص خداوند است که ممکن است خداوند به کسی بدهد یا ندهد؛ دوم، لوح محو و اثبات که همه (پاکان) می‌توانند به آن دسترسی داشته باشند. در روایتی از امام صادق (ع) نقل شده است: «ان الله علما لم یعلمه الا هو، و علما اعلمه ملائکته و رسله، فما اعلمه ملائکته و انبیاءه و رسله فنحن نعلمه؛ خداوند علمی دارد که جز خودش نمی‌داند و علمی دارد که فرشتگان و پیامبران را از آن آگاه ساخته، آنچه را به فرشتگان و پیامبران و رسولانش داده ما می‌دانیم» (طوسی، ۱۴۱۴: ۲۱۵).

ز. علم فعلی و علم شأنی

راه دیگر برای جمع میان این آیات، تفکیک بین علم فعلی و علم شأنی و استعدادی است؛ و اینکه چیزی از دیدگان علم نامحدود خدا پوشیده و پنهان نیست. ولی انبیا و اولیا ممکن است با علم فعلی بسیاری از اسرار غیب را ندانند؛ اما هر وقت که اراده کنند خداوند به آنها تعلیم می‌دهد. هرچند این اراده نیز با اذن و رضای خدا انجام می‌گیرد.

تفاوت علم شأنی و فعلی و علم قبل از اظهار این است که علم شأنی از طرف خداوند ابراز شده یا قابل ابراز است، ولی علم فعلی را پیامبر یا امام معصوم درخواست نکرده است. اما علم قبل از ابراز آن است که حتی هنوز به مرحله قابلیت درخواست نرسیده است و در حدی نیست که ائمه هر گاه بخواهند آن را بدانند.

به طور خلاصه، علم فعلی به تمام حقایق، مخصوص خداوند است، ولی علم شأنی برای اولیا است و هر گاه بخواهند، می‌دانند. شاهد این مطلب روایاتی است که در کتاب کافی آمده است (کلینی، ۱۴۰۷: ۱/۲۵۸؛ مکارم شیرازی، ۱۳۸۶: ۷/۲۳۶).

ح. تفاوت جنبه بشری و ملکوتی

نفی علم غیب از پیامبر به جهت بشر بودن او است و با علم غیب از ناحیه وحی منافاتی ندارد (طباطبایی، ۱۳۷۱: ۱۸/۱۹۰). پیامبران و ائمه (ع) از آن جهت که بشر هستند، علم غیب ندارند، اما از آن جهت که پیامبر و متصل به وحی هستند غیب بر ایشان مکشوف است. یعنی اولیا بما انهم بشر، علم غیب ندارند ولی بما انهم یوحی الیهم، غیب را می‌دانند (همان: ۱۸/۱۹۱).

۲. انکار علم غیب از طرف ائمه (ع)

دلیل دیگر منکران، ظاهر روایاتی است که در آن ائمه (ع) علم غیب را از خود نفی کرده‌اند، که به دو روایت اشاره می‌شود:

چهار نفر از اصحاب امام صادق (ع) در مجلس آن حضرت بودند که آن حضرت با حال خشم نزد آنان آمد و فرمود: «یا عَجَباً لِأَقْوَامٍ یُرْعَمُونَ أَنَا نَعْلَمُ الْغَیْبَ مَا یَعْلَمُ الْغَیْبَ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَقَدْ هَمَمْتُ بِضَرْبِ جَارِیْتِی فُلَانَةَ فَهَزَبْتُ مِنِّی فَمَا عَلِمْتُ فِی أَى بُیُوتِ الدَّارِ هِی؛ تعجب است از آنان که خیال می‌کنند ما غیب می‌دانیم با اینکه جز خدا هیچ کس غیب نمی‌داند. من می‌خواستم کنیز خود را تنبیه کنم فرار کرد و ندانستم که در کدام اطاق از اطاق‌های خانه است» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱/۲۵۷).

بررسی علم غیب ائمه (ع) در کتب کلامی طباطبائی و سایر روایان وی

در روایتی از امام کاظم (ع) آمده است که یحیی بن عبدالله از ایشان پرسید: «فدایت کردم، مردم خیال می‌کنند که شما علم غیب دارید». حضرت فرمودند: «سبحان الله ضع یدک علی رأسی، فوالله ما بقیت شعرة فیه ولا فی جسدی إلا قامت؛ سبحان الله سخنی گفتمی که مو بر تنم راست شد». سپس فرمود: «والله ما هی إلا وراثه عن رسول الله؛ نه به خدا! این علم چیزی نیست جز میراثی از پیامبر خدا (ص)» (مفید، ۱۴۱۳: ۲۳).

تحلیل و بررسی

احادیث متواتر و صحیح، علم غیب امام را ثابت می‌کند و اگر در جایی خلاف این ثابت شد، باید توجیه صحیحی داشته باشد. به این بیان:

۱. این قبیل روایات در صدد رد اعتقاد کسانی است که آگاهی امامان از غیب را «ذاتی» و بدون تعلیم الهی می‌دانند و حضرت با این بیان می‌خواهند به مردم بفهمانند که اگر خدا آنها را از غیب آگاه نکند، از پیش خود آگاه نیستند (سبحانی، ۱۳۸۴: ۱۹۵-۱۹۷).
۲. این روایات از باب تقیه بوده است. گویا وقتی ائمه (ع) کسانی را می‌دیدند که تحمل شنیدن چنین مطالبی را نداشتند یا از مخالفان بودند، از باب تقیه علم غیب را از خود سلب می‌کردند. ائمه (ع) می‌دانستند که گروهی از مردم قدرت فهم و هضم این مطالب را ندارند و ممکن است برای ایشان خطری به وجود آورند یا درباره ایشان غلو کنند؛ لذا علم غیب خود را نزد همگان ابراز نمی‌کردند و حتی انکار می‌کردند. ذیل روایت اخیر مؤید این مطلب است. امام ذیل همین روایت در پاسخ به برخی اصحاب خاص که توضیح خواسته بودند فرمودند: «علم الكتاب کله عندنا، علم الكتاب والله کله عندنا؛ علم الكتاب تمامش نزد ما است، علم کتاب به خدا قسم همه‌اش نزد ما است».
۳. برخی از طرفداران ممکن است راه افراط بپیمایند و درباره ائمه (ع) غلو کنند و ایشان را خدا بدانند. لذا همان‌طور که لازم می‌دانند در برابر تفریط‌کنندگان (منکران) احتیاط کنند، در برابر افراط‌کنندگان هم ائمه (ع) لازم می‌بینند از ابراز این فضایل خودداری کنند.
۴. مردم معمولاً فهمشان قاصر از درک این معانی بوده و پیامبر و ائمه (ع) جوابی در خور فهم آنها داده‌اند؛ یعنی پیامبر (ص) در این آیه «و لو کنت اعلم الغیب» می‌خواهد بگوید من آن علم غیبی که شما تصور می‌کنید ندارم. هرچند علم غیب به معنای واقعی‌اش را انکار نمی‌کند (طباطبائی، ۱۳۷۱: ۳۷۲/۸).

۳. به وجود آمدن برخی از شبهات

شبهه شرک

یکی از ادله نفی علم غیب اولیا، شریک شدن ائمه (ع) و انبیا با خدا است، و معتقد به آن، ائمه را شریک خدا به حساب می‌آورد. لذا چنین شخصی کافر و مشرک است (میلی جزایری، ۱۴۲۲: ۲۰۰).

نقد شبهه

۱. قیود و محدودیت‌ها در ناحیه علم امام مانع از شرک می‌شود. علم امام یا پیامبر به دلیل محدودیت‌های بسیار، قابل مقایسه با خداوند نیست؛ به علاوه این علم، در طول علم خداوند و برگرفته از آن است نه در عرض آن. بنابراین مستلزم شرک نیست. به طور خلاصه، فرق است بین علم ذاتی مطلق و علم عرضی محدود.

۲. در این جهت فرقی بین علم غیب و شهادت نیست. همان‌طور که خداوند عالم به غیب است، عالم به مشهودات هم هست. پس طبق این سخن، هر کس از مشهودات آگاه باشد باید شریک خدا شود، در حالی که: اولاً، علم ما به مشهودات قطعی است؛ ثانیاً، شریک نبودن ما با خداوند مسلم است. در نتیجه داشتن علم، اعم از غیب یا شهادت، موجب شرک نیست (امینی، ۱۴۱۶: ۸۷).

۳. هیچ یک از علمای شیعه، هیچ انسانی، حتی پیامبر (ص) و امامان (ع)، را در هیچ صفتی شبیه خدا نمی‌دانند، و اگر اعتقاد به علم غیب درباره آنها دارند همان مصداق «تَعَلَّمْ مِنْ ذِي عِلْمٍ» یعنی آموختن از صاحب علم است. به تعبیر دیگر، همان‌گونه که همه چیز ما از سوی خدا است، و در تمام شؤون هستی خود نیازمند و وابسته به او هستیم، علم غیب پیامبر و امامان (ع) نیز از سوی خدا و وابسته به علم او است.

۴. آگاهی بر غیب برای انبیا و اولیا چیزی است که علاوه بر آیات قرآنی در روایات نیز به طور گسترده به چشم می‌خورد و در کتب اهل سنت علاوه بر پیامبر اسلام (ص) جمعی از صحابه و غیرصحابه را ذکر کرده‌اند که به تمام اسرار غیب یا بخشی از آن، آگاهی داشته‌اند (نیشابوری، بی تا: ۱۷۳/۸؛ مکارم شیرازی، ۱۳۸۶: ۲۳۷/۷).

شبهه عمل نکردن به علم غیب و اقدام به مهلکات

تاریخ نشان می‌دهد که اهل بیت (ع) مانند سایر مردم زندگی می‌کردند و از راه معمولی و با توسل به اسباب ظاهری به مقصود خود می‌رسیدند و مثل سایر مردم گاهی به هدف خود

بررسی علم غیب ائمه (ع) در کتب کلامی طباطبائی و سایر روایان وی

می‌رسیدند و گاهی نمی‌رسیدند و اگر علم غیب می‌داشتند باید در هر مسیری به مقصد خود ناائل می‌شدند. چون شخصی که علم به همه جهات دارد قطعاً راهی برمی‌گزیند که راحت‌تر و سریع‌تر او را به مقصد برساند و از خطر پرهیز می‌کند، در حالی که می‌بینیم پیامبر (ص) در جنگ احد و حضرت علی (ع) در شب نوزده ماه مبارک رمضان و امام حسین (ع) در عاشورا خود را از مهلکه نجات نداده‌اند (طباطبائی، ۱۳۷۱: ۱۹۲/۱۸-۱۹۳).

نقد شبیهه

۱. علم غیب اثری در حوادث خارجی ندارد. توضیح اینکه، اگر امام می‌دانست شهادت او از قضای محتوم است که تبدیل‌پذیر نیست، در این صورت جلوگیری نکردن از مرگ نه از باب القای در ملهکه بلکه از باب تسلیم و رضا به قضای الاهی بوده است و می‌توان گفت القای نفس در مهلکه در صورتی که از باب دفاع از دین و مصالح عمومی بشر باشد، گاهی واجب است و فرار از آن جایز نیست (همان: ۱۹۳/۱۸).

توضیح اینکه، گاهی انسان به علم قطعی و ضروری می‌داند که به فعل اختیاری خود در فلان ساعت زهر خواهد خورد یا تصادف خواهد کرد. ولی گاهی می‌داند که به فعل اختیاری خود هلاک خواهد شد، اما این مشروط به شرایطی است (مثلاً مشروط به رفتن و خارج شدن از خانه به گونه‌ای که اگر نرود کشته نمی‌شود). در صورت اول چاره‌جویی معنایی ندارد. زیرا انسان خود را در نابودی می‌بیند نه اینکه خود را به هلاکت بیندازد. لذا خطاب «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ؛ خود را به دست خود، به هلاکت نیفکنید» (بقره: ۱۹۵) متوجه او نخواهد بود. ولی در صورت دوم تمسک به اسباب و چاره‌جویی و خودداری از اقدام به هلاکت جا دارد و خطاب «لا تلقوا» متوجه انسان می‌شود.

با توجه به مطالب فوق، اقدام ائمه (ع) از قبیل نوع اول است که حتمیت و وقوع فعل را (چه بخواهند و چه نخواهند) می‌دانستند و چاره‌جویی و نرفتن و اقدام نکردن معنا نداشت. زیرا همه برخلاف علم قطعی مفروض است. در واقع، آیه شریفه نهی از القاء در تهلکه می‌کند ولی مسائلی که برای ائمه (ع) پیش آمده، «وقوع» در تهلکه است نه ایقاع و القاء، به این معنا که خود را در معرض مرگ می‌دیدند و آن را قطعی می‌دانستند (طباطبائی، ۱۳۷۱: ۱۳۵/۲).

فصلنامه پژوهش‌های فلسفی-کلامی دانشگاه قم: سال هفدهم، شماره چهارم، شماره پیاپی ۶۸ (تابستان ۱۳۹۵)

۲. پیامبر و امامان (ع) مأمورند طبق ظواهر امور حکم کنند نه طبق علم غیب خود. بنابراین، در قضاوت‌ها و زندگی شخصی خود بر اساس غیب عمل نمی‌کنند. زیرا اگر بخواهند همه جا طبق علم غیب حکم کنند، باب عمل به خوارق عادت باز می‌شود و این کار باعث اختلال در نظام می‌گردد و ترتیب ظواهر حفظ نمی‌شود. حتی پیامبر و ائمه نیز طبق بینة و شاهد عمل می‌کردند (امینی، ۱۴۱۶: ۸۴-۸۵).

شبهه انحصار غیب در وحی

یکی دیگر از شبهات منکران غیب، این است که غیب منحصر در وحی است (منیاوی، ۱۴۲۶: ۵۸). آنها آیات مربوط به علم غیب را به وحی و قرآن اختصاص داده‌اند تا علم امامان به غیب را انکار کنند. لذا برای سخن خود چنین استدلال می‌کنند که قرآن پس از بیان سرگذشت همسر عمران و تولد مریم، می‌گوید: «ذَلِك مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ؛ ای پیامبر! این، از خبرهای غیبی است که به تو وحی می‌کنیم» (آل عمران: ۴۴)؛ و همچنین در سوره هود پس از بیان سرگذشت نوح و دعوت قوم خویش و مأموریت او برای ساختن کشتی و ... می‌فرماید: «تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ؛ ای پیامبر! اینها از اخبار غیبی است که به تو وحی می‌کنیم» (هود: ۴۹). و نیز در سوره یوسف (پس از بیان داستان یوسف) می‌فرماید: «ذَلِك مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ؛ ای پیامبر! اینها از اخبار غیبی است که به تو وحی می‌کنیم» (یوسف: ۱۰۲). در این صورت مقصود از غیب در آیه ۲۶ سوره جن به قرینه این آیات همان وحی الاهی است (سبحانی، ۱۳۸۴: ۲۰۰).

نقد شبهه

۱. غیب معنای وسیع و گسترده‌ای دارد و مطلق آنچه از حواس غایب است را در بر می‌گیرد و وجهی ندارد که چنین لفظی را که معنایی به این وسعت دارد بر خصوص وحی حمل کنیم. در آیات قرآن، غیب در معانی غیر از وحی به کار رفته است، مثل: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ؛ کسانی که به غیب ایمان می‌آورند» (بقره: ۳)؛ و کسی به خود اجازه نمی‌دهد ایمان به غیب را منحصر به ایمان به وحی کند و ایمان به بهشت، جهنم، معاد و سایر امور پنهانی را منکر شود و از ایمان به غیب خارج کند.
۲. در لغت عرب هیچ گاه غیب به معنای وحی نیامده، بلکه وحی فقط یکی از مصادیق است.

بررسی علم غیب اند (ع) در کتب کلامی طباطبائی و سایر ودان وی

۳. مقصود از غیب در آیه مزبور، امور پوشیده از حس است نه خصوص وحی الاهی، به قرینه آیه قبل که آگاهی از قیامت را مطرح کرده و در این آیه پیامبر آن را از خود نفی می‌کند. لذا آیه پیش از آن قرینه است بر اینکه غیب اختصاصی به وحی ندارد.
۴. همه مفسران و متخصصان فهم قرآن می‌گویند مقصود از علم غیب، اطلاع پیامبران از امور پنهانی است (سبحانی، ۱۳۸۴: ۲۰۰).

دلایل اثبات علم غیب امامان معصوم (ع)

الف. دلیل عقلی

می‌دانیم که همه موقعیت‌ها به طور کلی برای پیامبر (ص) فراهم نشد تا شریعت اسلامی را به طور کامل تبیین کند. عمر پیامبر اکرم (ص) محدود بود و لذا باید برای بعد از خود خلیفه و امامان و جانشینانی قرار می‌داد تا ادامه‌دهنده راه او باشند؛ و به همان دلیل که پیامبر (ص) احتیاج به علم غیب دارد، امام و جانشین او نیز باید از این علم بهره‌مند شود. ابن‌سینا می‌گوید: «تجربه و قیاس می‌پذیرند که نفس انسانی می‌تواند در عالم خواب به غیب ناقل شود و مانعی نیز ندارد که همین علم غیب در حال بیداری به او افزوده شود» (ابن‌سینا، ۱۴۰۳: ۳/۳۹۹) و از طرفی امامان معصوم (ع) باید آنچه را در راه هدایت بندگان لازم است، بدانند و به علومی که از راه عادی برای افراد مشهود نیست مثل علم به احکام جزئی، آگاه باشند؛ زیرا با احکام کلی شریعت یا با کلیات عقلی به تنهایی نمی‌توان به همه پرسش‌های مردم پاسخ داد. بنابراین، کسی که از طرف خداوند مأمور هدایت بندگان شده است، باید مجهز به علم غیب باشد (سبحانی، ۱۳۸۵: ۳/۴۴۳) چنان‌که خداوند می‌فرماید: «عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يَظْهَرُ عَلَيَّ غَيْبُهُ أَهْدًا * إِلَّا مَن ارْتَضَى مِن رَّسُولٍ ... لِيَعْلَمَ أَنَّنَا قَدْ أَتَيْنَاهُ رِسَالَاتٍ رَبِّهِمْ»؛ «دانای غیب او است و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد، مگر پیامبرانی که آنان را برگزیده ... تا معلوم شود پیامبرانش رسالت‌های پروردگارش را ابلاغ کرده‌اند» (جن: ۲۶-۲۸).

ب. دلایل قرآنی

در قرآن کریم به طرق گوناگونی علم غیب برای غیرخدا ثابت شده است:

۱. اظهار غیب بر رسولان

قرآن تصریح می‌کند که خداوند با اینکه عالم به غیب است، آن را بر فرستادگان مرضی خود اظهار می‌کند: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يَظْهَرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ»؛ «دانای غیب او است و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد، مگر پیامبرانی که آنان را برگزیده است» (جن: ۲۶-۲۷)؛ و نمی‌توان ملائکه را مشمول استثنا دانست. علاوه بر این، جمله «فَلَا يَظْهَرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا» فقط شامل اهل دنیا می‌شود که در روی زمین زندگی می‌کنند و اگر بنا باشد از سکنه زمین تجاوز کنیم تا شامل ملائکه هم باشد، باید مردگان را هم، که امور آخرت را که به نص قرآن غیب این عالم است می‌بینند، مشمول استثنا بدانیم، حال آنکه قطعاً مشمول نیستند، زیرا اگر مردگان هم مشمول باشند دیگر حتی یک نفر هم تحت عموم «فَلَا يَظْهَرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا» باقی نمی‌ماند. چون هر انسان زمینی روزی از دنیا می‌رود و غیب عالم را می‌بیند و در روز قیامت که «يَوْمَ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ»، و نیز «ذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ» درباره‌اش فرموده، تمامی مردم یک جا مبعوث می‌شوند، و غیب عالم برای همه مشهود می‌گردد، پس همان‌طور که اموات مشمول استثنا نیستند، به این دلیل که عالم اموات غیر این عالم است، ملائکه نیز مشمول نیستند. زیرا عالیشان غیر از این عالم است (طباطبایی، ۱۳۷۱: ۸۸/۲۰)؛ و آیا این آیه مختص به پیامبر است؟ چنان که برخی درباره استثنای فوق گفته‌اند، این آیه مختص پیامبران است. چون لفظ «رسول» دارد، لذا شامل ائمه نمی‌شود و علم غیب آنها را اثبات نمی‌کند. توضیح اینکه، طبق صدر آیه هیچ کس از غیب خبر ندارد. این حکم عام است و همه افراد را شامل می‌شود. اما طبق ذیل آیه، فقط رسولان پسندیده استثنا می‌شوند. لذا غیر آنها (یعنی امامان و سایر مردم) تحت عموم نداشتن علم غیب باقی می‌مانند (سبحانی، ۱۳۸۴: ۱۹۰).

جواب: از آنجایی که ائمه (ع) مصدر علمشان را «تعلّم من ذی علم» (فراگیری از صاحب دانش) قرار داده‌اند و از پیامبر (ص) ارث می‌برند، باز هم علم به غیب دارند؛ یعنی وقتی خداوند غیب را طبق این آیه بر پیامبر اظهار کرده و پیامبر هم آن را برای ائمه به ارث می‌گذارد، امامان هم از علم غیب برخوردار می‌شوند. در نتیجه این استثنای دیگری بر آیه یا تأویل آن نیست (سبحانی، ۱۳۸۵: ۴۰۶/۳).

۲. اخبار غیبی پیامبران و اولیای الهی

پیامبران یا برخی دیگر از بندگان خدا گاه از غیب خبر داده‌اند؛ از جمله خبر دادن حضرت یوسف (ع) از شفایافتن چشم پدر به وسیله پیراهن او، هنگامی که یوسف (ع) در آخرین ملاقات، خود را به برادران خویش معرفی کرد، پیراهن خویش را به آنان داد و گفت این پیراهن را ببرید و به صورت پدرم بیندازید که بینا می‌شود. همچنین، همین که کاروان از مصر خارج شد یعقوب (ع) در کنعان (که فاصله زیادی با مصر دارد) گفت من بوی یوسف را می‌شنوم (یوسف: ۹۲-۹۵). همچنین، آیاتی نیز وجود دارد که پیامبرانی مثل آدم (نوح: ۲)، نوح (هود: ۶۴-۶۵)، صالح و خضر (کهف: ۶۵) و ... از غیب خبر داده‌اند. بنابراین، جای هیچ تردیدی باقی نمی‌ماند که پیامبران الهی یا عده‌ای خاص از دیگر بندگان خدا از طریق عبودیت و بندگی خالصانه، راه ارتباط به عالم ماورای حس را پیدا کرده‌اند و از غیب خبر داده‌اند، مثل مادر موسی و ... که در آیات قبل بدان اشاره شد (نجفی، ۱۴۱۴: ۵۷، ۱۳۷).

چنان که امام صادق (ع) فرموده است: «امیرمؤمنان (ع) بارها فرمود: زمان فرارسیدن پیشامدهای ناگوار را می‌دانم و از اصل و نسب آدمیان و چگونگی دآوری میان آنها آگاهی دارم، نه حوادث گذشته از دسترسی من دور است و نه امور پنهان از دیده، برایم مستور است ... اینها هم دانشی است که خدا مرا از آن آگاه ساخته است (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۹۶/۱-۱۹۷). خبر دادن از اخبار آینده و بیان کردن امور غیبی، یکی از ابعاد وسیع نهج البلاغه را تشکیل می‌دهد. مجموعاً در این کتاب بیش از ۷۵ بار خبر غیبی آمده است که بیشتر آنها تحقق یافته‌اند.

ج. دلایل روایی

این روایات که در حد تواتر است به چند دسته تقسیم می‌شود:

۱. روایاتی که مؤید حکم عقل هستند و تأکید می‌کنند که امام و حجت بر خلق باید مجهز به غیب باشد. از باب نمونه، از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: «أَتَرَى مَنْ جَعَلَهُ اللَّهُ حُجَّةً عَلَى خَلْقِهِ يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ مِنْ أُمُورِهِمْ؛ آیا تو فکر می‌کنی کسی را که خداوند حجت بر خلق قرار داده ممکن است چیزی از امور آنها بر او مخفی بماند؟» (صفار، ۱۴۰۴: ۱۳۲/۱). در روایتی دیگر آن حضرت می‌فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ أَحْكَمُ وَأَكْرَمُ وَأَجَلُّ وَأَعْلَمُ مَنْ يَكُونُ إِحْتِجَّ عَلَى عِبَادِهِ بِحُجَّةٍ ثُمَّ يَغِيبُ عَنْهُ شَيْئاً مِنْ أُمُورِهِمْ؛ خداوند حکیم‌تر، کریم‌تر، والاتر و آگاه‌تر از

فصلنامه پژوهش‌های فلسفی-کلامی دانشگاه قم: سال هفدهم، شماره چهارم، شماره پیاپی ۶۸ (تابستان ۱۳۹۵)

این است که حجتی (برای بندگان) خود قرار دهد سپس چیزی از امور آنها را از وی مخفی دارد» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۳۷/۲۶).

۲. روایاتی که خبر غیبی از آینده می‌دهد. برای نمونه، در خطبه ۵۹ عاقبت جنگ نهروان پیش‌بینی می‌کند «مَضَارِعُهُمْ دُونَ النَّطْفَةِ! وَاللَّهِ لَا يَفْلِتُ مِنْهُمْ عَشْرَةٌ وَلَا يَهْلِكُ مِنْكُمْ عَشْرَةٌ؛ قَتْلُكَاهِ أَنْهَا إِنْ سُو دَر كِنَارِ نَهْرِ اسْت، بَه خِدا سُو كِنْدَ از تَمَامِ أَنْهَا (ارْتَشِ خَوَارِجِ) حَتَّى دَه نَفَرِ جَانِ سَالِمِ بَه دَر نَمِ بَرْدِ و از شَمَا دَه نَفَرِ كِشْتَه نَخَوَاهِدِ شُد!»؛ و دَر خِطْبَه ۶۰ دَر بَارَه سَر نَوِشْتِ خَوَارِجِ خَبَرِ مِی دَهْد. هِنْگامی كِه بَه عَلی (ع) عَرَضِ كَرْدَنْد: «خَوَارِجِ تَارِ و مَارِ شَدَنْد»، فَرْمُود: «كَلًّا! وَاللَّهِ إِنَّهُمْ نَطَفُ فِي أَضْلاِبِ الرِّجَالِ، وَ قَرَارَاتِ النِّسَاءِ، كَلَّمَا نَجَمَ مِنْهُمْ قَرْنٌ قُطِعَ، حَتَّى يَكُونَ أَجْرُهُمْ لُصُوصاً سَلَابِينَ؛ نَه! بَه خِدا سُو كِنْدَ أَنْهَا نَطْفَه هَايِی دَر صَلْبِ مَرْدَانِ و رَحِمِ مَادِرَانِ، هَر گاه شَاخِی از أَنْهَا سَر بَر آوَرْدِ قَطْعِ مِی شُود، تا اِیْنَكِه آخِرِیْنِ أَنْهَا دَزْدَانِ و رَاهِزَنانِ خَوَاهِنْدِ بُوْد!». دَر اِیْنجا بَه سَر كُوبِی خَوَارِجِ دَر حُكُومَت هَايِی مَخْتَلَفِ و نِیْزِ پايانِ كارِ أَنْهَا اِشَارَه فَرْمُودَه اسْت؛ و بَه كُفْتَه اِبْنِ اَبی الحَدید: «اِیْنِ مَسْئَلَه عِیْناً وَاقَعِ شُد. زِیْرا دَعْوَتِ خَوَارِجِ مَضْمَحْلِ گَرْدیدِ و مَرْدانِ فَعالِ أَنْهَا از بَیْنِ رَفْتَنْد، و سَرانجامِ اِخْلاَفِ أَنْهَا دَزْدانِی شَدَنْد مَتظاهِرِ بَه فِسْقِ و فِسادِ» (ابن اَبی الحَدید، ۱۴۰۴: ۷۶/۵؛ مكارمِ شِیرازی، ۱۳۸۶: ۲۴۱/۷).

۳. علامه امینی روایاتی از اهل سنت نقل می‌کند که در آن به طور ضمنی علم غیب غیرخدا را پذیرفته‌اند. این روایات سه نوع علم غیب را ثابت می‌کنند: ۱. علم غیب پیامبر؛ ۲. علم غیب خلفا؛ ۳. علم غیب علما و بزرگان. برای نمونه، مسلم در صحیح خود از حذیفه بن یمان نقل می‌کند که: «وَاللَّهِ إِنِّي لَأَعْلَمُ النَّاسَ بِكُلِّ فِتْنَةٍ هِيَ كَائِنَةٌ، فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَ السَّاعَةِ»؛ بَه خِدا سُو كِنْد! مَن از هَمِه مَرْدَمِ آگاه تَرَمِ بَه هَر فِتْنَه اِی كِه از اَمْرُوزِ تا قِیامَتِ وَاقَعِ مِی شُود (نِیْشابُوری، بی تا: ۱۷۲/۸؛ امینی، ۱۴۱۶: ۹۲/۵-۹۶).

نتیجه

مسئله علم به اسرار غیب، چه درباره گذشته، چه درباره آینده، و چه درباره مسائلی که از نظرها پوشیده است، چیزی نیست که بتوان آن را از نظر قرآن و احادیث اسلامی و تواریخ انبیا و اولیا انکار کرد؛ و بدون شک انبیا و اولیا آگاهی از علم غیب دارند. طرق جمع بین آیات مربوط به علم غیب را می‌توان در اینجا خلاصه کرد:

بررسی علم غیب‌اندر (ع) در کتب کلامی طباطبائی و مکارم‌اندرانی

۱. ادله نفی‌کننده علم غیب، عام هستند و از همه کس آن را نفی می‌کنند، ولی ادله اثبات‌کننده، خاص هستند و آن را به معصومان اختصاص می‌دهند و ایشان را استثنا می‌کنند.
 ۲. علم ذاتی، مستقل و اصیل، مخصوص خدا است و علم انبیا و اولیا تبعی و وابسته به علم خدا است.
 ۳. علم تفصیلی از آن خدا است، و علم اجمالی از آن اولیا و انبیا است.
 ۴. علم به لوح محفوظ مخصوص خدا است و علم به لوح محو و اثبات از آن انبیا و اولیا است.
 ۵. علم فعلی مخصوص خدا است و علم شأنی از آن انبیا و اولیا است.
 ۶. علم خداوند نامحدود و علم غیر او محدود است.
 ۷. علم قبل از اظهار مخصوص خدا است و بعد از اظهار برای اولیا قابل دست‌یابی است.
 ۸. معصومان در زندگی خود مأمور به عمل به علم غیب نیستند و از این‌رو آن را از خود نفی می‌کنند.
 ۹. نفی علم غیب از طرف ائمه از باب تقیه بوده است.
 ۱۰. علم غیب از پیامبر از جنبه بشربودنش نفی شده، ولی از جنبه ملکوتی‌اش نفی نمی‌شود.
 ۱۱. علم به غیب یعنی علم سرچشمه‌گرفته از ذات، مخصوص خدا است، ولی اخبار از غیب برای غیرخدا ممکن است.
- نکته در خور توجه این است که این وجوه مختلف با همدیگر منافاتی ندارند و می‌توان همه را صحیح و قابل جمع دانست.

منابع

- قرآن کریم (۱۳۷۳). ترجمه: ناصر مکارم شیرازی، قم: دار القرآن الکریم، چاپ دوم.
- ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله (۱۴۰۴). شرح نهج البلاغه، قم: کتاب‌خانه آیه الله مرعشی نجفی، الطبعة الاولى.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۰۳). الاشارات والتنبیها مع الشرح للمحقق نصیر الدین طوسی و شرح الشرح للعلامة قطب الدین الرازی، قم: دفتر نشر الکتاب.
- امینی، محمد حسین (۱۴۱۶). الغدیر، قم: مرکز الغدیر.

فصلنامه پژوهش های فلسفی-کلامی دانشگاه قم: سال هفدهم، شماره چهارم، شماره پیاپی ۶۸ (تابستان ۱۳۹۵)

- دهلوی، اسماعیل بن عبدالغنی (۱۴۱۷). رساله التوحید، المملكة العربية السعودية: وزارة الشؤون الإسلامية، الطبعة الأولى.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲). المفردات فی غریب القرآن، بیروت: دار العلم، الطبعة الأولى.
- سبحانی، جعفر (۱۳۸۴). آگاهی سوم، قم: مؤسسه امام صادق.
- سبحانی، جعفر (۱۳۸۵). مفاهیم القرآن، قم: مؤسسه امام صادق.
- صفار، محمد بن حسن (۱۴۰۴). بصائر الدرجات، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفي، الطبعة الثانية.
- طباطبائی، محمد حسین (۱۳۷۱). المیزان فی تفسیر القرآن، قم: اسماعیلیان، چاپ دوم.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۷). تفسیر جوامع الجامع، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۴). امالی، قم: دار الثقافة.
- عطا صوفی، عبد القادر بن محمد (۱۴۲۲). المفید فی مهمات التوحید، بی جا: دار الاعلام، الطبعة الأولى.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰). کتاب العین، قم: انتشارات هجرت، چاپ دوم.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷). الکافی، تهران: دار الکتب الإسلامية، الطبعة الرابعة.
- مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳). بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۴). مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، تهران: دار الکتب الإسلامية، الطبعة الثانية.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۸). مجموعه آثار، تهران: صدرا.
- مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳). امالی، قم: گنگره جهانی شیخ مفید.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴). تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الإسلامية، چاپ سی و دوم.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۶). پیام قرآن، تهران: دار الکتب الإسلامية، چاپ نهم.
- منبأوی، محمود بن محمد بن مصطفی بن عبد اللطیف (۱۴۲۶). الجموع البهية للعقيدة السلفية، مصر: مكتبة ابن عباس، الطبعة الأولى.
- موسوی همدانی، سید محمد باقر (۱۳۷۴). ترجمه تفسیر المیزان، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم.
- میلی جزایری، مبارک بن محمد (۱۴۲۲). رساله الشرك و مظاهره، بی جا: دار الراهية، الطبعة الأولى.
- نجفی، عبدالحسین (۱۴۱۴). معارف الإسلامية، تحقیق: محمد جمیل حمود، بیروت: بی نا.
- نیشابوری، مسلم بن حجاج (بی تا). صحیح مسلم، بیروت: دار الآفاق.